

ابن سینا، بزرگ‌ترین حکما و اطباء ایران

زنده یاد محمدعلی فروغی

بر دانشمندان پوشیده نیست که ابوعلی سینا در کتاب **شفای** به پیروی تمام از ارسطو نظر داشته و خواسته است فلسفه‌ی آن حکیم بزرگ را بشناساند. ترجمه‌ی آن کتاب در این سال ۱۳۱۶ به پایان رسید که سال نهمصدم وفات شیخ‌الرئیس ابوعلی سیناست (به سال شمسی) و به این مناسبت دانشمندان کشورهای اسلامی از شیخ بزرگوار یاد کردند و درباره‌ی او به تجلیل و تعظیم پرداختند. ایرانیان به نگارش شرح حال شیخ و ترجمه و طبع آثار او دست بردند و به تهیه‌ی مقدمات اصلاح آرمگاه او که در شهر همدان است، مشغول شدند. دانشگاه استانبول مجالس باشکوه به‌یاد او منعقد ساخت و دانشمندان ترکیه به اتفاق فضایی ملل دیگر در قدردانی او داد سخن دادند. مردم افغانستان به‌همین مناسبت انجمن نمودند و ابن‌سینا را چنان‌که باید ستودند. دانشمندان ممالک عربی‌زبان نیز شیخ را فراموش نکردند و رساله‌ها درباره‌ی او پرداختند و امیدوارم مردم بخارا هم از ادای این تکلیف غفلت نورزیده باشند و این جمله، به‌جا و سزاوار بود و شک نیست که ابن‌سینا برای کلیه‌ی ممالک مشرق‌زمین مایه‌ی سرافرازی‌ست. عربی‌زبانان حق دارند که از او سپاسگزار باشند، چون مصنفات خود را به اقتضای زمان به زبان عربی نگاشته و نیز مسلمان بوده و عرب در تاسیس اسلام مقامی خاص دارد که از مفاخر کلیه‌ی مسلمین از هر قوم و ملت باشند، بهره‌مند است. بر مردم افغانستان هم رواست که به‌وجود شیخ بنانزند، به‌ملاحظه‌ی این‌که اصلش از شهر بلخ است و بلخ امروز جزء دولت افغانستان می‌باشد، مردم بخارا نیز به همشهری بودن با ابن‌سینا مفتخراند از آن‌رو که تولدش در آن‌جا و مادرش از آن شهر بوده و زمان کودکی و آغاز جوانی را در آن محل به‌سر برده است. مردم ترکیه هم کاری به‌سزا کردند که بزرگ‌ترین فیلسوف شرق را از خویش بیگانه نداشتند و به تجلیل او مبادرت کردند، تنها نغمه‌ی ناسازی که شنیده شد و مایه‌ی شگفتی گردید این بود که بعضی در آن موقع در بیانات خود مخصوصاً ایرانی بودن او را منکر شدند و لازم دانستند به‌دلیل ثابت کنند که ابن‌سینا ایرانی نبوده است، ولیکن دلایلی بر ایرانی نبودن او آوردند که همه خلاف واقع بود. مثلاً گفتند ابن‌سینا اگر ایرانی بود، شیعه می‌بود و به‌یاد نیاوردند که تا زمان سلطنت صفویه اکثر ایرانی‌ها اهل تسنن بودند و الان هم که چهارصد سال است تشیع مذهب رسمی ایران شده است، باز اهل سنت در آن بسیارند. ایرانی‌تر از شیخ سعدی کیست؟ و حال آن‌که در سنی بودن او شکی نیست. بامزه‌تر این‌که هرچند ایرانی بودن با تشیع

□ در عالم اسلامی اکثر کسانی که با علم و حکمت سر و کار داشته‌اند، ایرانی بوده و بی‌اغراق می‌توان گفت: تمدن اسلامی را ایرانیان ساخته‌اند؛ ولیکن چون تا چندی پیش، عربی، زبان عموم مسلمانان بود، تالیف و تصنیف‌ها را همه به عربی می‌نوشتند و از این‌رو یک‌جا تمدن اسلامی در نزد بیگانگان، تمدن عرب شناخته شده و مقام ایرانیان در علم و فضل و حکمت به درستی معلوم نگردیده و از طرف دیگر امروز که عربی زبان علمی و بین‌المللی نیست و معرفتش مانند پیش عمومیت ندارد، ایرانیان از دست‌داشتن به اکثر کتاب‌های علمی پیشینان خود تقریباً محروم‌اند و دسترسی به معارف قدیم خود ندارند.

راست است که در چهارصد سال گذشته اروپاییان علم و حکمت را بسیار ترقی داده، بلکه دیگرگون ساخته‌اند، ولیکن معارف قدیم هم یک‌سره دورانداختنی نشده و به چندین جهت ما را به کتاب‌های پیشین نیاز است. نخست این‌که آثار پدران ماست؛ دوم این‌که تاریخ علم و حکمت از آن‌ها برمی‌آید؛ سوم این‌که گذشته از سیر تاریخی علم که شناختش همیشه محل حاجت است، بسیاری از آن کتاب‌ها به‌خودی خود مورد استفاده است و منسوخ نمی‌شود. پس تکلیف ایرانیان دانش‌دوست این است که وسایل بهره‌مندی از آن کتاب‌ها را برای همگان فراهم سازند، یعنی اصل آن‌ها را پاکیزه و درست به‌چاپ برسانند و هم به‌فارسی روان درآورند و اگر مشکلاتی دارد، توضیح کنند تا کسانی که در زبان عرب تسلط ندارند، از آن‌ها بی‌بهره نمانند یا مجبور نشوند همه را نزد استاد بیاموزند، زیرا از این پس معلوماتی که دانش‌طلبان باید تحصیل کنند به اندازه‌ی فراوان است که مجال نمی‌دهد، مانند زمان‌های پیش، اوقات خویش را به‌فراگرفتن زبان عربی و حل مشکلات آن کتاب‌ها در نزد استاد مصروف سازند.

یکی از مفاخر گذشته‌ی ما ایرانیان که شاید درخشانده‌ترین ستاره‌ی معارف شرق است، نادره‌ی روزگار، شرف‌الملک شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سیناست که بی‌شبهه بزرگ‌ترین حکما و اطباء ایران بلکه سراسر مشرق‌زمین است. این مرد بلندقدر گذشته از رساله‌های متعدد که نوشته است، دو تصنیف بزرگ دارد که هر دو از آثار جاودانی‌ست؛ یکی کتاب موسوم به **شفای** که جامع جزئی و کلی از حکمت مشاء است، و دیگری کتاب **قانون** که در علم طب همان مقام را دارد ولیکن این هر دو کتاب به عربی نوشته شده و به‌دلایلی که پیش از این آوردم، شایسته است که به فارسی درآید.

ملازمه نداشته است، اتفاقاً ابن سینا، شیعه بوده و درباره‌ی پدرش تصریح کرده‌اند که شیعه‌ی اسماعیلی بوده است.

دلیل دیگر که بر ایرانی نبودن ابن سینا آوردند، این بود که گفتند: آثاری به زبان فارسی ندارد، در صورتی که آثار نداشتن به زبان فارسی دلیل بر ایرانی نبودن نیست، زیرا که تا همین اواخر زبان علمی همه‌ی مسلمانان عربی بود و چه بسیار از دانشمندان ملل مختلف ایرانی، ترک و هندی آثار خود را به زبان عربی نگاشته‌اند و به زمان مادری اثری از خود نگذاشته‌اند و دانشمندان مسلمانی که به زبان غیرعربی چیزی نوشته‌اند، نادرند. شماره‌ی آنان که به زبان مادری اثری ندارند، سخن را دراز می‌کند به‌ذکر چند نمونه از ایرانی‌ها اکتفا می‌کنیم:

از پیشینیان ابن مقفع که بهترین نثرنویس عربی‌ست و در ایرانی بودنش شکی نیست، اثر فارسی ندارد. سیبویه نحوی معروف را همه‌کس ایرانی می‌داند، حتی این که اسمش هم ایرانی‌ست، با این همه یک کلمه به زبان فارسی ننوخته است. ابونواس (شاعر شهیر هارون الرشید) مسلم است که ایرانی بوده؛ ولیکن هرچه شعر از او باقی‌ست، به‌عربی‌ست. طغرایی شاعر نامی که در اوایل مائه‌ی ششم هجری می‌زیسته یک بیت شعر به زبان فارسی ندارد و حال آن که چنان ایرانی‌ست که قصیده‌ی لامیه‌ی مشهور او را لامیه العجم می‌گویند. از قدما گذشته، متاخرین ما نیز همین شیوه را داشتند. صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا که بزرگ‌ترین حکمای ایرانی عصر صفویه است، همه‌ی مصنفاتش به زبان عربی‌ست، حتی از معاصرین خود ما بسیارند که مولفات خویش را به عربی نوشته‌اند و اگر بخواهم اسم ببرم، مایه‌ی دردسر خواهد شد و به‌علاوه حاجت به این استدلال نداریم. چون اتفاقاً ابن سینا از ایرانیانی‌ست که به زبان فارسی هم رساله و کتاب متعدد نوشته است و بعضی از آن‌ها به طبع نیز رسیده و حتی شعر فارسی هم از او نقل کرده‌اند، و اگر کسی باور ندارد به کتاب **کشف‌الظنون** کاتب چلبی مشهور به حاجی خلیفه که سیصد سال پیش در استانبول به‌چاپ رسیده مراجعه کنند خواهند دید که در کلمه‌ی «دانش‌نامه» می‌گوید از شیخ‌الرئیس ابن سیناست و به فارسی نوشته شده است. (ص ۲۶۶ چاپ بولات، ج اول) همچنین در کلمه‌ی «رسالة فی‌المعاد» می‌گوید: از شیخ‌الرئیس ابن سیناست و سپس او آن‌را به فارسی نقل کرده است. (صص ۴۳۲-۴۳۳) و در کلمه‌ی «رسالة فی‌المعراج» می‌گوید: شیخ‌الرئیس ابن سینا در این باب رساله‌ی فارسی نوشته است. (ص ۴۳۲)

علاوه بر این من از کلمات خود ابن سینا می‌توانم استدلال کنم بر این که او غیر از عربی و فارسی زبان دیگری نمی‌دانسته است، مثلاً در کتاب **اشارات** که در حکمت بعد از **شفا** مهم‌ترین مصنفات اوست، در باب منطق در اشاره‌ی ششم آن‌جا که تحقیق در قضیه‌ی سالبه‌ی کلیه می‌کند، می‌گوید: لکن اللغات التي نعرفها قد خلت فی عاداتها عن استعمال النفی علی هذه الصورة... فيقولون بالعربية لاشي من ح ب... و كذلك مايقال فی فصیح لغة الفرس هیچ ح ب نیست. ملاحظه بفرمایید که ابتدا می‌گوید: «در زبان‌هایی که ما می‌دانیم، آن‌گاه مثال از عربی می‌زند، سپس از زبان فارسی شاهد می‌آورد و عین عبارت را نقل می‌کند که «هیچ ح ب نیست» و اگر زبان دیگر هم

می‌دانست البته می‌گفت در آن زبان چه گونه می‌گویند.

گمان من این است کسانی که ابن سینا را ایرانی ندانسته‌اند، از یک امر به اشتباه افتاده‌اند و آن این است که ابن سینا در بخارا متولد شده و بخارا در کشوری‌ست که این زمان ترکستان روس می‌گویند، پس بخارا را جزء ترکستان دانسته و از این رو گمان برده‌اند، ابن سینا ایرانی نبوده است؛ ولیکن در این عقیده چندین خطا رفته است. اولاً، فراموش کرده‌اند که ابن سینا اصلاً بخارایی نیست و بلخی‌ست، یعنی پدرش بلخی بوده و بلخ بی شبهه از شهرهای خراسان است؛ ثانیاً بخارا هم در قدیم ترکستان نبوده بلکه یکی از مراکز ایرانیت بوده است و آن کشور را در دوره‌ی اسلامی ماوراءالنهر می‌گفتند و ترکستان در شمال شرقی ماوراءالنهر بوده است و از علمای جغرافیای قدیم هیچ‌کس بخارا را از بلاد ترک نشمرده‌اند و زبان اهل بخارا را سغدی گفته‌اند (کتاب **الاقالیم** اصطخری) که مسلماً از زبان‌های ایرانی‌ست. کتاب‌های جغرافیای اروپا هم تا صد پیش در اهل بخارا فارسی‌زبانان را اکثریت مردم آن‌جا قلمداد می‌کردند و هم‌اکنون پس از چندین قرن تسلط ترک و مغول بسیاری از اهل بخارا فارسی‌زبانند و زمانی که ابن سینا در بخارا متولد شده سامانیان در آن‌جا سلطنت داشتند و بخارا پایتخت‌شان بود و دولتشان یکی از بهترین دولت‌های ایرانی بوده که پس از انقراض ساسانیان آن‌ها دوباره ایرانیت را زنده کردند. مادر ابن سینا هم که اهل بخارا بوده، ستاره نام داشت است که لفظی‌ست فارسی، در این صورت چه گونه می‌توان از اهل بخارا عموماً ایرانیت را نفی نمود و من باز از کلام ابن سینا استفاده می‌کنم که بخارا از بلاد ترک نبوده است، از جمله در کتاب **شفا** در فصل ششم از مقاله‌ی اول از فن پنجم آن‌جا که در خصایص شهرها و اقالیم و تاثیر سرما و گرما در مردم گفت‌وگو می‌کند، می‌فرماید: «در حال ترکان نظر کنید که چون از سردسیرند، بدن‌شان از سرما چندان متاثر نمی‌شود، چنان‌که حبشیان چون از گرمسیراند از گرما تالم نمی‌یابند».

البته چون بخارا با بلاد ترک مجاور بوده، یقین است که اهل آن‌جا بیش از دیگران با ترک‌ها آمیزش داشته‌اند و زودتر از جاهای دیگر به‌دست ترکان افتاده و عجب ندارد که امروز در آن‌جا غلبه با ترک باشد. ولیکن هزار سال پیش را که به‌حالت امروز نباید قیاس کرد و بهترین دلیل این مدعا این که رودکی که یکی از موسسین شعر فارسی‌ست و عمق که از بزرگان شعرای ایران است، هر دو بخارایی هستند و شعرای فارسی‌زبان بخارا بسیارند و بر فرض که شبهه را قوی بگیریم و بخارا را از بلاد ترک بشماریم، باز دلیل نمی‌شود که هرکس در بخارا زاده و بزرگ شده ایرانی نباشد، خاصه این که معلوم است که پدرش از جای دیگر است و پس از کودکی همه‌ی عمر را در بلاد ایران گذرانیده و نزد امرای ایران به وزارت رسیده است.

حرف حسابی این است که ابوعلی سینا افتخار عموم مسلمانان است و همه باید به او بنازیم و شایسته نیست، مریبان عالم انسانیت را که برای کلیه‌ی نوع بشر کار کرده‌اند، مایه‌ی جنگ و نزاع بسازیم. (تلخیص از مقدمه‌ی محمدعلی فروغی بر ترجمه‌اش از «فتون سماع طبیعی / آسمان و جهان / کون و فساد از کتاب **شفا**»، چاپ ۱۳۱۸) ■